

خدا را ببینیم

خطبه ای از کتاب خروج فصل 33؛

17-23



خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا در نظرم فیض یافته‌ای و تو را به نام می‌شناسم 18». آنگاه موسی گفت: «تمنا اینکه جلال خود را بر من بنمایی 19». گفت: «من تمامی نیکویی خود را از برابر تو می‌گذرانم، و در برابر تو نام خود، پیهوه را ندا می‌کنم. فیض خواهم بخشید به هر که نسبت به او فیاض هستم و رحم خواهم کرد بر هر که نسبت به او رحیم هستم 20». و گفت: «اما روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده

بماند 21». و خداوند ادامه داد: «اینک نزدیک من مکانی هست که آنجا می‌توانی بر صخره بایستی 22. چون جلال من بگذرد، تو را در شکافی در آن صخره می‌نهم و با دست خود تو را می‌پوشانم تا آنگاه که بگذرم 23. سپس دست خود را بر خواهم داشت و پشت مرا خواهی دید؛ اما روی من دیده نخواهد شد».

در زمان های قدیم جایی که در سراسر کشور افریقا خط راه آهن کشیده شده بود. شهردار یک روستایی اقدام به ساخت یک ایستگاه راه آهن مجال می نماید. ایستگاهی که هیچ چیزی کم نداشت. از جایگاه فروش بلیط گرفته تا کافه ، همه چیز را فراهم آورده بود. او تمام سعی خودش را برای ساخت یک ایستگاه راه آهن بسیار مدرن انجام داد و برای این کار نیز بسیار از طرف دیگران تشویق هم شد. ولی در یکی از زمان ها اتفاق خاصی می افتد. چرا که نه روز بازگشایی ان ایستگاه و نه اولین روز کار کردن قطارها فرا رسیده بود. زیرا در ان روستا اصلا هیچ خط آهنی کشیده نشده بود . و شهردار انجا همه کارهای خوب را انجام داد بود بجز مذاکره با دولت برای انتقال ریل آهن به انجا. و تا امروز نیز ان ایستگاه بدون خط راه آهن و با تمام زیبایی هایش در شمال آفریقا بدون ریل قطار مانده است. من تا به امروز ایستگاه قطاری که ریل آهن نداشته باشد ندیده ام. ما انسان ها هم در برخی از اوقات ، زمانی که موضوع به خدا ربط پیدا می کند نیز به همانند ان شهردار می شویم. ما اغلب با خواسته های خوبی زندگی می کنیم و همیشه دوست داریم که در مقابل خداوند بهترین های خودمان را ارائه دهیم. ولی در اصل ما با او هیچ تماسی نداریم. در رویارویی با خداوند ما همیشه آماده نشان دادن بهترین هایمان هستیم و یا خودمان را اغلب در جایگاهی بسیار والا می پنداریم ولی در انتها ما بدون خداوند هیچ مرتبه ای در نزد او کسب نمی نماییم. دقیقا همانند ان ایستگاه خط راه آهن ان روستا. و بدین ترتیب ما دیگر هیچ ارتباطی با خداوند نخواهیم داشت و ما همیشه از خودمان صحبت می کنیم و دیگر هیچ چیزی از خداوند برای ارائه دادن نداریم. متأسفانه امروزه در این دنیای ما مثال های بسیار زیادی وجود دارند که انسان های زیادی بدون ارتباط داشتن با خدا زندگی می کنند. به همین سبب این مهم است که ما همانند شهردار ان روستا در شما افریقا نباشیم. ما بایستی با مهم ترین چیز شروع به زندگی کردن بکنیم و نه با چیزهای غیر مهم. در ابتدا بایستی خدا با ما صحبت بکند و این ارتباط را برقرار نماید. ما نمی توانیم این کار را با توانایی های خودمان انجام بدهیم.

خداوند در کوه سینایی ارتباط خودش را با انسان ها برقرار کرد. این رویداد در کوه سینایی اتفاق افتاده است و ما باید این رخداد را یکی از بهترین قسمت های کتاب انجیل بدانیم. او در انجا 10 فرمان خودش را به قوم اسرائیل داده است و قرارداد خودش را با آن مردم برای همیشه بسته است. ولی این یک طرف ماجرا بوده است زیرا موضوع غم انگیز این است که آن قوم بعد از دریافت 10 فرمان ، بلافاصله اولین و مهمترین فرمان خدا را می شکنند و برای خودشان یک گاو طلایی برای پرستش کردن می سازند. آنها وجود خداوند را به خوبی در مصر و همچنین در راه نجات آنها تجربه کرده بودند ولی این قوم در جواب آن خوبی ها ، برای خود یک خدایی می سازد و او را جایگزین خدای حقیقی می کنند. آن مردمانی که آن روز در سر کوه سینایی چنین اعمالی را انجام داده اند . همانند آن شهردار آن روستا می باشند. آنها برای خودشان حقی که خدا برای خودش محفوظ می داشته است را کسب کرده اند بدون اینکه با خدا در ارتباط باشند و یا اینکه درباره او صحبتی بکنند. آنها چیزی را که خدا افریده بود را به عنوان خدای خودشان بر می گزینند و به آن پرستش می کنند. و آن خدا هیچ قدرتی از خودش ندارد و آنها باید آن را بر گاری بگذارند و به اینور و انور حمل بکنند. و در این بت ها باید خداوند به گونه ای ساخته شود که از ذهن انسان بیرون آمده باشد. انسان ها می توانند بدین وسیله به همه نشان دهند که این است خدای ما. و آدم می تواند چشم در چشم هر چیزی که میل دارد به او بگوید. در آن زمان که قوم اسرائیل در کوه سینایی بودند موسی بعد از این رویدادها با خدا صحبت می نماید. چه اتفاق نادری اینجا رخ می دهد از طرفی موسی با خدای حقیقی در حال صحبت کردن می باشد و از طرفی نیز مردمی هستند که با خدایی که خودشان درست کرده اند مشغول راز نیاز می باشند. در دومین هفته از سال کلیسایی ما این سوال را مطرح می کنیم که خدا را کجا می توانیم ببینیم. در صحبت های موسی با خدا می توانیم بفهمیم که خدای حقیقی کجا قرار دارد. به چه زیبا این کلمات از خدا گفته شده است:

این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا در نظرم فیض یافته‌ای و تو را به نام می‌شناسم.

این جمله ها برای موسی یک قوت قلب بزرگی بود. برای همین او می خواست که از خداوند چیزهای بیشتری به او برسد.

اجازه بده که من ملکوت و جلال تو را ببینم.

موسی در انجا این را متوجه شده بود که بخشنده بودن خدا به چه معنی می باشد. و در اینجا سکناس زیبای این داستان رقم می خورد جایی که موسی به خداوند می گوید که به من جلال خودت را نشان بده. چیزی که موسی خواهش می کند بسیار جالب می باشد . او قصد داشت با این تقاضا درخشندگی او را کمی بیشتر درک نماید. کلمه درخشندگی و بی نظیر در کتاب عبریان به معنی جذبه و اُبَهِت می باشد. آدم در معنی این کلمه هم می تواند بگوید که او قابل اطمینان نیز می باشد. در این جا این برای من روشن می شود که موسی این سوال را برای کنجکاو فلسفی و یا از بابت انگیزه دینی خودش نپرسیده است. او این سوال را به این دلیل پرسیده بود که در آن هنگام قوم اسرائیل گرفتار یک نابسامانی شده بود . و او می دید که چطور مردم قوم او به آن گاو طلایی پرستش می کنند. او می بایستی از خداوند این را می شنید که چطور او قصد دارد که قوم اسرائیل را از بین ببرد. ولی حالا او بعد از 40 روز و شب می بایست به نزد قوم خودش برگردد و به سوال های زیادی پاسخ دهد. حال او چرا بایستی به تنهایی به نزد قوم خودش بر می گشت؟ و یا چرا او بایستی با خدایی که قابل دیدن نیست به پیش آن مردمی برود که یک گاو طلایی به عنوان خدا دارند؟ او می بایست جلوی افرادی ظاهر می شد که همیشه با خدای قابل رویت شونده سر و کار داشته اند. حتما بایستی این عمل برای موسی یک آزمون بزرگی می بوده باشد. او به خدا می گوید که من چطور بایستی به تنهایی به پیش آنها بروم ؟ لطف کن و جلال خودت را بر من آشکار ساز. به من اطمینان خودت را نشان بده و به من بگو که نیازی نیست که من به تنهایی به انجا بروم. این سوال های موسی می باشد. و هر کسی که به خدا علاقه دارد باید این را خوب گوش بدهد. که افراد زیادی هستند که در جستجوی خدا می باشند برخی برای تصاحب قدرت از او و در پی سوء استفاده کردن از آن می باشند. بعضی ها هم به او علاقه دارند بعضی ها هم می خواهند به او شکایت بکنند. زیرا او بر ضد تمام پلیدی ها می باشد. فاکتورهای موسی ولی چیز دیگری را نشان می داد او قصد داشت از رابطه با خدا این را متوجه شود که چه کاری بایستی او در برابر آن موقعیتی که قوم اسرائیل قرار داشت انجام دهد. او دنبال روشی برای نجات قوم خود از آن اتفاقات می بوده است. برادر و خواهرهای عزیز این موضوع امروز بر من خیلی تاثیر گذار بوده است. در زمان رویایی با سوال های مختلف انسان ها و یا در مقابل انتقادهایی که به ما می شود و یا

در مقابل رویارویی با ادیان و پیامبران دروغین فقط این را می توان گفت که ای خدا جلال خودت را به من نشان بده و قابل اطمینان بودن خودت را به من ثابت بنما. قدرت خودت را به ما ارزانی بدار تا ما انسان های ضعیف بتوانیم به ان تکیه کنیم. و راه متصل کننده به خود را به ما نشان بده و نه به اندازه یک ایستگاه راه آهن بدون ریل بلکه خودت را برای ما نشان بده. و خدا چه جوابی به این سخن ما می دهد؟ خدا به سوال های موسی چه پاسخ می دهد؟ در ادامه صحبت ها معلوم می شود که موسی قصد دارد بیشتر از خدا بداند ولی او نمی تواند درون قلب او را مشاهده نماید. آدم خدا را نمی تواند همانند یک گاو طلایی به دوش بگیرد و به همه جا با خود ببرد. او برای همیشه در راز و رمز خود باقی می ماند و ما صورت او را نمی توانیم تجسم بکنیم. ولی خدا موسی را در ان موقعیت تنها نمی گذارد زیرا او ان موقعیت خطرناک قوم اسرائیل را درک کرده بود و با موسی همراه می شود. زیرا خدا در قلب موسی نگاه کرد و او این را متوجه شد که موسی دوست دارد بداند که ایمان مان چطور ادامه پیدا می کند. این گونه سوال ها را ای عزیزان ما کم می شنویم زیرا اغلب این گونه سوال ها را فقط بچه ها دارند که اصلا از خدا خبر ندارند. و ان سوال این است که : ای خدا تو کی هستی؟ و چگونه من می توانم صدای تو را بشنوم. بعضی ها هم خداوند را فاعل و یا نویسنده و یا مولف داستان های انجیل می دانند. این معنی ها برای موسی هیچ ارزشی ندارند زیرا او با خود خدا به طور مستقیم در حال گفتگو می باشد. و دقیقا در قسمتی که او متوجه می شود که خدا چه کسی است؟ و در ادامه چگونه با ایمان مان زندگی خواهیم کرد. برای همین خدا با احتیاط خاصی به همراه موسی نزد دوستانش می رود. خدا به او می گوید که تو ارزوهای زیادی را که حتی نمی توانی ببینی کرده ای ولی ان چیزی که تو برای خودت انتخاب کرده ای و مهم می باشد تو انها را بدست خواهی آورد. و همچنین در ادامه می گوید تو خوبی های من را دریافت خواهی کرد و نام من بر تو اشکار می شود و ان را در اختیار خواهی داشت. این چیز بسیار بزرگی است که خدا به موسی می دهد. در زمان های قدیم نام یک شخص به معنای هویت خود ان شخص می بود و ارزش بسیار بالایی داشت. و وقتی که در انجا خدا اسم خودش را به موسی می دهد، این به ان نشانه است که خدا قسمتی از خودش را به او می دهد. و این یک چیز بسیار بزرگی است از انجیل که در کوه سینایی اتفاق می افتد. موسی بایستی از این رو با قوم خودش در این رابطه بجنگد و از خود و خدای خودش بایستی دفاع کند. موسی بایستی نام پر قدرت خدا را در ان شرایط سخت به همراه داشته باشد. و او همچنین می توانست جلال خداوند را بصورت غیر مستقیم ببیند. خداوند موسی را در بالای تپه ای قرار می دهد و دست حفاظت کننده خودش را بر روی او می گیرد. موسی در انجا اجازه می یابد که قسمتی از جلال خداوند را ببیند. و از این کار خداوند ما پی می بریم که او چطور نمایان می شود. ما انسان ها نمی توانیم صدا و تصویر او را تجسم نماییم. ما در انجا دچار مشکل می شویم همانند ان شهرداری که برای روستایی که ریل آهن ندارد ایستگاه زده باشد. ولی حال ما چه کار باید بکنیم؟ این را داستان موسی به ما می گوید. ما می توانیم بوسیله دنبال کردن نشانه های خداوند که در انجیل قرار دارد او را بهتر بشناسیم و درک بکنیم. انجیل بهترین جایی است که ما می بینیم که خدا توسط پیامبران چه کار کرده است. ولی چیزی که خدا از همه چیز بیشتر به آن علاقه دارد، عیسی می باشد. در انجا ما اجازه داریم که جلال خداوند را ببینیم. ولی ما نمی توانیم در آینده خودمان بنگریم و همچنین چه اتفاقاتی برای ما، بچه های ما و کلیساهای ما رقم می خورد. ولی ما دقیقا می توانیم این را دنبال بکنیم که خدا برای ما چه کارهایی انجام داده است. او عیسی را به ما نشان داده است: تو تنها پسر خوب من هستی که از تو خشنود می باشم. این چیز بیشتری هست که موسی در ان زمان شنیده بود. این کار را نیز که گفته ای خواهم کرد، زیرا در نظرم فیض یافته ای و تو را به نام می شناسم.

این عیسی چیز بیشتری نسبت به ان سخنانی است که موسی دریافت کرده بود. او در عیسی نتنها نام خودش را داده است بلکه او شخصیت کاملش را نیز بخشیده است. او خودش را به صورت یک انسانی که خون و جسم دارد تبدیل کرده است. و این به این معنی است که من می توانم آینده و زندگی خودم را در دست های او قرار بدهم. من نمی توانم بگویم که چه آینده ای در انتظار من است و یا چه مریضی و یا چه گرفتاری و یا مشکلات و یا هر چیز دیگری در راه من قرار دارد. ولی این را می توانم بگویم که عیسی در نزد من قرار دارد و او جسم من را در بر دارد. او حتی گناهان من را خریده است و تحمل می کند. من می خواهم این عیسی را بشناسم و دنبال بکنم. و در نزد او بمانم زیرا او صدای خدا است و خواست خدا در زندگی من. آمین